

A new attitude towards the ruling of the ignorant in matters and its conflict with the rule of obligation to declare

Mohmad ali raghebi¹ Mohamad hosein noori^{2✉}

1. Associate Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Law, Faculty of Theology, University of Qom, Iran. Ma.raghebi@qom.ac.ir . <https://orcid.org/0000-0001-7158-9973>

2. **Corresponding Author**, Doctoral student of jurisprudence and fundamentals of law, Faculty of Theology, University of Qom, Iran. Mhnori2005@gmail.com. <https://orcid.org/0009-0008-5000-1534>

Article Info	ABSTRACT	
Article type: Research Article	One of the significant issues in Islamic jurisprudence (fiqh) is the discussion of "Irshad al-Jāhil" (guiding the ignorant). Despite the well-known fatwa (legal opinion) on the obligation of guiding the ignorant in matters of religious rulings (ahkām), only a few jurists (fuqahā) have issued fatwas on its obligation in matters of subject-matter (mawdū'āt). The majority of jurists, relying on certain narrations (riwāyāt), hold that guiding the ignorant is not obligatory, except in critical cases such as preserving life. This research, employing a descriptive-analytical method, examines the validity of the arguments from both perspectives. Ultimately, by presenting a challenge to the prevailing fatwa, it concludes that this fatwa is inconsistent with another principle known as the "rule of the obligation to inform the ignorant regarding what is given" (qā'ida wujūb i'lām al-jāhil fīmā yu'tā). Although a preliminary solution to resolve this contradiction involves interpreting the latter rule as applying to cases of causation (tasbīb), this interpretation faces difficulties, such as its inconsistency with the principle of the dependence of rulings on interests and harms (qā'ida taba'iyyat al-ahkām min al-maṣāliḥ wa al-mafāsid), the obligation of benevolence towards believers (wujūb khayrkhawāḥ lil-mu'min), and opposition to certain narrations. This paper, by proposing an alternative solution, concludes that either the scope of critical cases in the prevailing view should be expanded, or, fundamentally, guiding the ignorant in all matters, except for those of minor importance, should be deemed obligatory.	
Article history: Received Received in revised form Accepted Published online		
Keywords: <i>benevolence</i> <i>guidance for the ignorant</i> <i>Jurisprudential rule</i> <i>obligation to declare</i> <i>topics</i>		
Raghebi, Mohammad Ali; Nouri, Mohammad Hussein (1404). A new approach to the ruling on the guidance of the ignorant in matters and its contradiction with the rule of the obligation of declaration. Jurisprudential Research,		
 © The Author(s). Publisher: University of Tehran Press. DOI: http://doi.org/000000000000000000000000		

نگرشی نو به حکم ارشاد جاهل در موضوعات و تنافی آن با قاعده وجوب اعلام

محمدعلی راغبی^۱ | محمدحسین نوری^۲ | ✉

۱. دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق، دانشکده الهیات، دانشگاه قم، ایران. Ma.raghebi@qom.ac.ir

۲. نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق، دانشکده الهیات، دانشگاه قم، ایران. Mhnori2005@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله:	یکی از مسائل مهم در دانش فقه بحث ارشاد جاهل است که با وجود فتوای مشهور به وجوب ارشاد جاهل در احکام، در مورد موضوعات فقط تعداد اندکی از فقیهان فتوا به وجوب داده اند و بیشتر فقیهان مستند به برخی روایات، جز در موارد بسیار مهمی مانند حفظ جان، قائل به عدم وجوب ارشاد جاهل هستند. پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی صحت و سقم ادله دو طرف پرداخته و در نهایت با طرح یک چالش پیش روی فتوای مشهور به این نتیجه رسیده است که این فتوا با قاعده دیگری به نام قاعده «وجوب اعلام الجاهل فیما یعطی» سازگاری ندارد. هر چند راهکار بدوی برای رفع تنافی عبارت است از حمل قاعده مزبور بر موارد تسبیب، ولی این حمل با اشکالاتی مانند تنافی با قاعده تبعیت احکام از مصالح و مفاسد و همچنین وجوب خیرخواهی برای مؤمن و نیز مخالفت با برخی روایات مواجه است. نوشتار حاضر با ارائه راهکاری دیگر به این نتیجه رسیده است که یا باید دایره موارد مهم را در دیدگاه مشهور گسترش داد یا اینکه اساسا ارشاد جاهل در همه موضوعات مگر در موارد کم اهمیت واجب دانسته شود.
مقاله پژوهشی	
تاریخ دریافت:	
تاریخ بازنگری:	
تاریخ پذیرش:	
تاریخ انتشار:	

کلیدواژه‌ها: ارشاد جاهل، خیرخواهی، قاعده فقهی، موضوعات، وجوب اعلام

راغبی، محمدعلی؛ نوری، محمدحسین (۱۴۰۳). نگرشی نو به حکم ارشاد جاهل در موضوعات و تنافی آن با قاعده وجوب اعلام. پژوهش های فقهی،

DOI: <http://doi.org/00000000000000000000000000000000>



© نویسندگان.

DOI: <http://doi.org/00000000000000000000000000000000>

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

مقدمه

مسأله ارشاد جاهل از مسائل مهم فقهی است که در مورد لزوم یا عدم لزوم آگاه کردن شخص جاهل مطرح می‌شود. این مسأله خود به دو شاخه اصلی ارشاد در احکام و ارشاد در موضوعات تقسیم می‌شود؛ زیرا گاهی جاهل جاهل به حکم دارد یعنی مثلاً نمی‌داند شراب حرام است ولی گاهی جاهل به موضوع دارد مثلاً با وجود علم به حرمت شراب ولی از شراب بودن یک مایع خاص بی‌اطلاع است. این مسأله با هر دو قسمش از دیرباز بین فقیهان مطرح بوده و معمولاً با تقسیم مسأله به احکام و موضوعات، حکم ارشاد جاهل در احکام را جدای از ارشاد جاهل در موضوعات مورد بحث قرار داده‌اند. در مورد ارشاد جاهل در احکام، مشهور فقیهان به طور مطلق حکم به وجوب داده‌اند. (یزدی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۳۱۲؛ خویی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۲۱؛ مکارم، ۱۴۲۶، ص ۸۷) البته برخی نیز تفصیلاتی در مسأله داده‌اند مثل تفصیل بین صورتی که جاهل سؤال پرسد و صورتی که سؤالی پرسیده نشود که بر اساس برخی ادله مثل آیه سؤال (نحل: ۱۶، ۴۳) میان آن دو، تفصیل داده شده است (عراقی، ۱۴۲۱، ص ۲۰۱) یا تفصیل بین صورت ایجاد داعی در شخص جاهل و عدم آن (حکیم، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۷۵) ولی در مورد ارشاد جاهل در موضوعات (که گاهی در کلام فقیهان از آن به مسأله اعلام جاهل تعبیر می‌شود)، مشهور فقیهان بر این باورند که ارشاد جاهل واجب نیست مگر در موارد مهم مثل حفظ جان (طباطبایی قمی، ۱۴۲۴، ص ۱۳۱؛ آملی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۴۲؛ مصطفوی، ۱۴۲۱، ص ۳۶؛ تبریزی، ۱۴۲۶، ج ۴، ص ۴۵) در مقابل، برخی از فقها-بر خلاف دیدگاه مشهور- قائل به وجوب ارشاد جاهل در موضوعات شده‌اند. (علامه حلی، ۱۴۰۱، ص ۴۸)

موضوع این نوشتار خصوص قسم دوم یعنی ارشاد جاهل در موضوعات است. جاهل به موضوع در زندگی روزمره مردم ممکن است بسیار زیاد اتفاق افتد. مثلاً شخصی به گمان اینکه مایع درون لیوان، شربت است قصد نوشیدن آن مایع را دارد و در همین هنگام شخص دیگری که از شراب بودن آن مایع مطلع است، شاهد ماجراست. آیا باید او را مطلع کند یا خیر؟ یا مثلاً شخصی می‌خواهد نماز بخواند و از خونی بودن لباس خود بی‌اطلاع است اما شخص دیگری می‌بیند که لباس او خونی است آیا لازم است اطلاع دهد یا خیر؟ طبق نظر مشهور فقیهان باید گفت اطلاع دادن در این موارد واجب نیست. پژوهش حاضر با روش توصیفی تحلیلی به بررسی ادله دو طرف خواهد پرداخت و این فتوا را با برخی دیگر از قواعد و اصول خواهد سنجید تا از این رهگذر درستی یا نادرستی این فتوا مشخص شود. با مشخص شدن صحت و سقم و حدود این فتوا، تنافی قاعده «ارشاد جاهل» با قاعده «وجوب اعلام الجاهل فیما یعطی» نیز برطرف خواهد شد. فرضیه پژوهش حاضر آن است که فتوای مشهور در مسأله ارشاد جاهل با قاعده «وجوب اعلام الجاهل فیما یعطی» تنافی دارد و برای رفع این مشکل باید در مسأله ارشاد جاهل بازنگری صورت گیرد.

پیشینه پژوهش

درباره دو قاعده «ارشاد جاهل» و «وجوب اعلام الجاهل فیما یعطی» در کتب فقهی مطالب قابل توجهی وجود دارد که نشان از توجه فقها به این دو قاعده است. (مصطفوی، ۱۴۲۱، ص ۳۶-۳۴ و ۳۰۲-۲۹۹؛ اصفهانی، ۱۴۰۹، ص ۲۰۳؛ کاشانی، ۱۴۰۴، ص ۲۴) به عنوان نمونه شیخ انصاری در کتاب مکاسب در بحث «بیع دهن متنجس» در بیان اقسام مختلف مسأله، هرچند به صورت اجمالی ولی به ارشاد جاهل و وجوب اعلام جاهل پرداخته است. (انصاری، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۹۴-۱۹۰) به تبع او حواشی و شروح کتاب مکاسب نیز تا حدودی پیرامون این موضوع سخن گفته‌اند. (لاری، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۳۴-۳۱؛ ایروانی، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۱۰-۸)

البته از بین این دو قاعده، قاعده ارشاد جاهل از پیشینه مناسب‌تری برخوردار است و بیشتر مورد توجه بوده و در مورد آن مقالاتی نیز به نگارش در آمده است. (امیدی فرد و پیله ور، ۱۳۹۶، ص ۵۲۱-۴۸۵؛ سلگی و گلی شیردار، ۱۴۰۰، ص ۳۹-۱۹) ولی درباره قاعده «وجوب اعلام الجاهل فیما یعطی» مطالب کمتری وجود دارد. سید محمد کاظم مصطفوی در کتاب «مائه قاعدة فقهیه» به این قاعده اشاره کرده و توضیحاتی پیرامون آن آورده است. (مصطفوی، ۱۴۲۱، ص ۳۰۲-۲۹۹)

علی رغم مطالبی که پیرامون این دو قاعده ذکر شده است، تنافی بین آن دو کمتر به چشم آمده و در نتیجه پژوهشگران را به سمت پاسخ به آن نبرده است. امتیاز این پژوهش آن است که ضمن پرداختن به این دو قاعده به صورت تطبیقی و مقایسه‌ای، به تنافی آن دو پرداخته و در مقام پاسخ به آن می‌باشد.

البته مقاله «بررسی فقهی قاعده ارشاد جاهل» به تنافی این دو قاعده اشاره کرده و همانند نظر مشهور با اختصاص دادن قاعده وجوب اعلام به موارد تسبیب، بین این دو قاعده جدایی انداخته است. (امیدی فرد و پیله ور، ۱۳۹۶، ص ۵۲۱-۴۸۵) امتیاز پژوهش حاضر آن است که راهکار مشهور در رفع تنافی از این دو قاعده را به چالش کشیده و با نگاهی نو به مسأله ارشاد جاهل، مشکل را به شکل دیگری حل کرده است.

۱. مفهوم شناسی

در آغاز شایسته است درباره برخی از واژگان کلیدی بحث توضیح مختصری داده شود.

۱.۱. ارشاد

واژه «ارشاد» از ماده «رشد» گرفته شده و مصدر باب افعال است. «رشد» در لغت به معنای نقیض ضلالت و گمراهی آمده است و ارشاد که مصدر باب افعال است در معنای تعدیه استعمال شده و به معنای «هدایت کردن و راهنمایی کردن» می باشد. (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۶، ص ۲۴۲؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۳۹۸) در اصطلاح فقها نیز این کلمه همان معنای لغوی را دارد و در موارد مختلفی مثل اوامر ارشادی، ارشاد جاهل و ارشاد شخص گمراه مثل مرتد کاربرد دارد. (شاهرودی، ۱۴۲۳، ج ۱۰، ص ۹۹-۱۱۱) البته آنچه مورد نظر این تحقیق است همان مورد دوم است که ناظر به ارشاد جاهل است. بر این اساس، معنای این واژه، آگاه کردن شخص جاهل است و این که اگر شخصی نسبت به چیزی آگاهی نداشت آیا وظیفه سایرین است که او را ارشاد کنند یا خیر؟

۱.۲. جاهل

واژه «جاهل» اسم فاعل از ماده «جهل» است. جهل در لغت به معنای «خلاف و نقیض علم» آمده است. (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۴۸۹) کسی که نسبت به مسأله‌ای علم نداشته و بی اطلاع باشد، جاهل به آن محسوب می شود. جهل دو گونه است: گاهی جهل به حکم است و گاهی جهل به موضوع. جهل به حکم آن است که شخصی از حکم یک مسأله بی اطلاع باشد مثل اینکه شخصی از حرام بودن شراب آگاهی نداشته باشد. جهل به موضوع آن است که شخص با وجود علم به حکم ولی نسبت به موضوع آگاهی ندارد. در همان مثال قبل اگر شخص بداند که شراب حرام است ولی نسبت به شراب بودن مایع درون یک لیوان جهل داشته باشد، جهل به موضوع است.

مسأله ارشاد جاهل در هر دو قسم جهل به حکم و موضوع در فقه مطرح شده است ولی آنچه که مورد نظر این نوشتار است جهل به موضوع است.

۱.۳. اعلام

واژه «اعلام» از ماده «علم» گرفته شده و مصدر باب افعال است. ماده «علم» در لغت به معنای دانستن و آگاهی است و به خاطر وضوح معنایی آن را به نقیض جهل تفسیر کرده‌اند. این ماده وقتی به باب افعال می‌رود در معنای تعدیه استعمال شده به معنای آگاه کردن و فهماندن می‌باشد. (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۱۵۲؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۱۱۰؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ص ۴۱۷)

در اصطلاح فقها این واژه بیشتر در مورد آگاه کردن شخص جاهل به موضوع به کار می‌رود.

۱.۴. موضوعات

کلمه «موضوعات» جمع «موضوع» است و موضوع، اسم مفعول است و در لغت از ریشه «وضع» گرفته شده است. ماده وضع در اصل به معنای پایین آوردن است و معانی دیگری که برای آن ذکر شده همه به همان معنای اصلی برمی گردد. به عنوان نمونه وضع حمل در زنان به معنای فرود آوردن فرزند و قرار گرفتن او روی زمین است. (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۱۱۷)

برخی موضوع را به معنای «آنچه که گوینده یا نویسنده کلامش را بر آن مبتنی می کند» (ابراهیم مصطفی، بی تا، ج ۲، ص ۱۰۴۰) تفسیر کرده اند که این معنا چیزی غیر از همان معنای اصلی نیست و در واقع موضوع یعنی چیزی که فرود آمده و در پایین قرار گرفته تا چیزهای دیگری مبتنی بر آن بیان شود.

اصطلاح موضوع در علوم مختلف معانی مختلفی دارد ولی آنچه در فقه و اصول مورد توجه است، «موضوعات» در مقابل «احکام» است و منظور از آن «مجموعه اشیائی است که فعلیت حکم مجعول، متوقف بر آن است» (حسینی، ۱۴۱۵، ص ۱۶۲) مثلاً وقتی حکم «حرمت» روی متعلق خود یعنی «شرب» می رود، متعلق این شرب که «خمر» باشد با نام «متعلق المتعلق» یا «موضوع» شناخته می شود. وقتی در مقابل جهل به حکم سخن از جهل به موضوع به میان می آید، منظور این است که شخص در مثال فوق علی رغم علم به حرمت شرب خمر، ولی علم به خمر بودن مایع خارجی ندارد. عبارت هایی که در تعبیرات برخی فقیهان و اصولیان به کار رفته است مانند: «امری که حکم شرعی بر آن مترتب شده است» (نائینی، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۳۸۹)، «شناخت حکم فرع بر شناخت موضوع با تمام قیود و شئونش است» (خویی، بی تا، ج ۱، ص ۱۵۶) و «بدون شناخت موضوع، ترتب حکم بی معناست» (بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۲۳۱) همگی ناظر به همان معنایی است که در این نوشته مورد نظر قرار گرفته است.

۲. دلایل اعتبار قاعده ارشاد جاهل (ارشاد جاهل در احکام)

همان طور که پیشتر بیان شد، ارشاد جاهل به دو قسم ارشاد در احکام و ارشاد در موضوعات تقسیم می شود که در قسمت نخست مشهور فقیهان قائل به وجوب ارشاد جاهل هستند. (یزدی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۳۱۲؛ خویی، بی تا، ج ۱، ص ۱۲۱؛ مکارم، ۱۴۲۶، ص ۸۷) اگر چه موضوع اصلی این نوشتار، قسم دوم که همان ارشاد جاهل در موضوعات است، می باشد ولی بهتر است قبل از ورود به بحث اصلی، نگاهی به دلایل اصل این قاعده که در مورد ارشاد جاهل در احکام مطرح شده بیندازیم.

۲.۱. دلایل نقلی:

برای اثبات وجوب ارشاد جاهل در احکام هم به آیات و هم به روایات استناد شده است.

۲.۱.۱. آیات

در مقام اثبات وجوب ارشاد جاهل در احکام به آیات متعددی استدلال شده است. از جمله آنها آیه نفر است. «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»

(توبه: ۹، ۱۲۲) (شایسته نیست مؤمنان همگی (بسوی میدان جهاد) کوچ کنند چرا از هر گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی‌کند (و طایفه‌ای در مدینه بماند)، تا در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی یابند و به هنگام بازگشت بسوی قوم خود، آنها را بیم دهند؟! شاید (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند، و خودداری کنند) در این آیه دستور به یادگیری احکام و یاد دادن آن به مردم داده شده که بیانگر این است که ارشاد جاهل واجب است. (مصطفوی، ۱۴۲۱، ص ۳۴) افزون بر آیه فوق، آیات دیگری مانند آیه سؤال (نحل: ۱۶، ۴۳ و انبیاء: ۲۱، ۷)، آیه کتمان (بقره: ۲، ۱۵۹)، و آیات ناظر به انگیزه اتمام حجت در فرستادن پیامبران (مائده: ۵، ۹؛ نساء: ۴، ۱۶۵؛ انعام: ۶، ۱۴۹) نیز در این مسأله مورد بررسی قرار گرفته‌اند. (حکیم، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۷۶؛ عراقی، ۱۴۲۱، ص ۲۰۱؛ بیارجمندی، بی تا، ج ۱، ص ۱۲۰)

۲.۱،۲. روایات

افزون بر آیات قرآنی، روایات زیادی نیز برای اثبات قاعده ارشاد جاهل مورد استناد واقع شده‌اند. روایاتی مانند «فلیبلغ الشاهد الغائب» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۳۵-۳۶؛ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۱۴۳) (پس باید حاضرین مطلب را به غایبین برسانند) دلالت بر این دارند که ارشاد جاهل واجب است و در این مسأله مورد استناد واقع شده‌اند. (آملی، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۲۳) افزون بر این روایات دیگری نیز در این مسأله قابلیت استدلال دارند مانند روایات پیرامون تعلیم و تعلم (نوری، ۱۴۰۸، ج ۷، ص ۴۶؛ آمدی، ۱۳۶۶، ۴۴-۴۵) که مورد استدلال برخی فقیهان نیز واقع شده است. (خویی، بی تا، ج ۱، ص ۱۲۲)

۲.۲. دلایل عقلی

علاوه بر ادله نقلی که گذشت، برخی این قاعده را عقلی دانسته و ارشاد جاهل را حکم عقل معرفی کرده و حتی ادله نقلی وارد شده در این زمینه را ارشاد به حکم عقل می‌دانند. (بیارجمندی، بی تا، ج ۱، ص ۱۲۰) در تقریر دلیل عقلی نیز بیانات مختلفی مثل قاعده لطف و دفع ضرر محتمل بیان شده (امیدی فرد و پیله ور، ۱۳۹۶، ۵۲۱-۴۸۵) که توضیح آن و بیان اشکال و جواب‌های ذیل آن از رسالت این نوشتار خارج است.

۳. دلایل قائلین به عدم وجوب ارشاد جاهل در موضوعات

پس از مشخص شدن دلایل اصل قاعده، اینکه به بررسی دلایل عدم وجوب ارشاد جاهل در موضوعات خواهیم پرداخت تا میزان کارایی آنها برای اثبات مدعای مشهور مشخص شود. برای اثبات این مطلب هم به روایات استناد شده و هم به اصل عملی.

۳.۱. ادله روایی

برای اثبات عدم وجوب ارشاد جاهل در موضوعات به دو روایت استناد شده است.

۳،۱،۱. صحیح محمد بن مسلم

در روایتی با سند صحیح^۱ از محمد بن مسلم نقل شده است:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَرَى فِي ثَوْبِ أَخِيهِ دَمًا وَهُوَ يُصَلِّي قَالَ لَا يُؤْذِنُهُ حَتَّى يَنْصَرِفَ» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۶۱) «محمد بن مسلم از یکی از امام باقر (ع) یا امام صادق (ع) سؤال می کند درباره شخصی که در لباس برادر دینی خود خونی می بیند و او در حال نماز است. امام فرمود: به او اعلام نکنید تا اینکه نمازش را تمام کند»

در این روایت راوی درباره شخصی سؤال می کند که شاهد نماز خواندن شخص دیگر با لباس خونی است. امام علیه السلام می فرماید به او اعلام نکنید تا نمازش تمام شود. کاملاً مشخص است که فرض روایت در جایی است که شخص جاهل به موضوع داشته یعنی از خونی بودن لباس خود بی اطلاع بوده است که در چنین فرضی امام علیه السلام، نه تنها حکم به وجوب اعلام نمی دهند بلکه از اعلام نهی می کنند. پس حتی اگر به خاطر مشکلاتی مانند ورود نهی در مقام توهم امر، از این نهی حرمت برداشت نشود، دست کم می توان به عدم لزوم اعلام پی برد و مدعی مشهور که عدم وجوب است ثابت می شود. (عاملی، بی تا، ص ۲۵؛ عاملی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۵۷۹)

بررسی

این روایت هر چند از لحاظ سندی صحیح است ولی از جهت دلالتی با دو اشکال مواجه است:

اشکال اول: این روایت دلالتی بر عدم وجوب ارشاد به طور مطلق ندارد، بلکه غایت عدم وجوب ارشاد تا زمانی است که نماز شخص تمام شود. تعبیر «حتی ینصرف» نشانگر این است که بعد از نماز باید او را متوجه نجاست لباسش کنیم. در نتیجه این روایت نمی تواند دلیلی بر عدم وجوب ارشاد جاهل به طور مطلق باشد، بلکه صرفاً دلیل بر عدم وجوب موقت است. در نتیجه روایت دلالتی بر عدم وجوب ارشاد بعد از نماز ندارد.

البته اگر دلالت نهی در این روایت را بر حرمت بپذیریم میتوان غایت را غایت حرمت دانست به این معنا که تا زمانی که شخص مشغول نماز است اعلام حرام است چون موجب به زحمت افتادن او و اعاده نماز میشود ولی بعد از پایان نماز حرمتی ندارد چون موجب مشقت نیست. با این بیان این غایت ربطی به عدم وجوب ارشاد ندارد و در این صورت، روایت از بیان حکم

^۱ سند روایت به این صورت است: «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا» تمامی راویان موجود در این سند، امامی و ثقة هستند.

و جوب یا عدم وجوب ارشاد ساکت است. پس در هر دو حالت چه نهی را دال بر حرمت بگیریم چه نگیرییم روایت دلالتی بر عدم وجوب ارشاد بعد از نماز ندارد و برای یافتن حکم آن باید به ادله دیگر مراجعه کرد.

اشکال دوم: اشکال دیگری که متوجه دلالت این روایت است، خصوصیت داشتن موضوع آن است؛ با توجه به اینکه روایت پیرامون طهارت و نجاست است و از رویه شارع معلوم است که در بحثهای پیرامون طهارت و نجاست، بنای بر سخت گیری نداشته است، نمی توان از این روایت استفاده کرد که در هیچ جا ارشاد واجب نیست. نهایت این است که بگوییم در موارد کم اهمیت مانند طهارت و نجاست، ارشاد واجب نیست.

البته ممکن است اشکال شود که مشهور فقیهان نیز موارد مهم را استثنا کرده و ارشاد در آنها را واجب دانسته اند. (تبریزی، ۱۴۲۶، ج ۴، ص ۴۵؛ طباطبائی، ۱۴۲۴، ص ۱۳۱؛ مصطفوی، ۱۴۲۱، ص ۳۶؛ آملی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۴۲؛ خویی، بی تا، ج ۱، ص ۱۲۰) ولی در پاسخ باید گفت اینکه اصل را بر عدم وجوب بدانیم و موارد مهم را از آن استثنا کنیم خیلی متفاوت است با اینکه اصل را بر وجوب بدانیم و موارد غیر مهم را از آن خارج کنیم. پس مطلبی که مشهور فقیهان به آن معتقدند با مدعای این نوشته همسو نیست.

۳، ۱، ۲. صحیحہ عبد اللہ بن سنان

در روایتی که با سند صحیح نقل شده است، عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام این گونه نقل می کند:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: اغْتَسَلَ أَبِي مِنَ الْجَنَابَةِ فَقِيلَ لَهُ قَدْ أَبْقَيْتَ لُمْعَةً فِي ظَهْرِكَ لَمْ يُصَيِّهَا الْمَاءُ فَقَالَ لَهُ مَا كَانَ عَلَيْكَ لَوْ سَكَتَ ثُمَّ مَسَحَ تِلْكَ اللَّمْعَةَ يَدَيْهِ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۴۵) «امام صادق (ع) می فرماید: پدرم غسل جنابت انجام داد. به او گفته شد مقداری از پشت شما خشک مانده و آب به آن نرسیده است. پدرم گفت: چه می شد اگر نمی گفتم؟ سپس با دستش آن قسمت باقی مانده را مسح کرد»

در این روایت امام باقر (علیه السلام) در هنگام غسل، قسمتی از بدنشان خشک مانده است. وقتی راوی این مسأله را به امام خبر می دهند، امام با بیان توییح آمیز می فرماید: «اگر نمی گفتمی چه می شد؟» یعنی لازم نبود بگویی. البته حالا که گفته است، امام مقدار باقی مانده را می شویند. این بیان امام به وضوح دلالت بر این دارد که ارشاد جاهل به موضوع لازم نیست.

^۲ سند روایت به این صورت است: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع» تمامی راویان موجود در این سند، امامی و ثقة هستند.

آری اگر شخصی نمی‌داند که در غسل باید تمام بدن شسته شود، از باب ارشاد جاهل به حکم باید به او بگوییم ولی امام قطعا حکم را می‌دانستند و در نتیجه اینجا مصداق جهل به موضوع است. (کاشانی، ۱۴۰۶، ج ۶، ص ۵۰۷؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۸۵؛ خویی، ۱۴۱۸، ج ۴، ص ۹۰)

بررسی

در بررسی این روایت باید گفت اشکال دومی که به روایت پیشین وارد بود در اینجا نیز جاری است؛ زیرا موضوع این روایت بحث طهارت است و مشخص است که شارع در این زمینه راحت برخورد کرده است و در نتیجه از حکم عدم وجوب ارشاد جاهل در یک موضوع کم اهمیت نمی‌توان به وجوب ارشاد به طور مطلق رسید.

۳.۲. اصل عملی

با فرض این که ادله پیشین مورد مناقشه واقع شوند، مقتضای اصل عملی در این مسأله عدم وجوب ارشاد جاهل است؛ زیرا اصل، براءت ذمه از این تکلیف است و از آن جا که دلیلی بر وجوب ارشاد جاهل در موضوعات نداریم، همین نبود دلیل کافی است تا قائل به عدم وجوب شویم. (خویی، بی تا، ج ۱، ص ۱۲۰)

در بررسی این دلیل نیز باید گفت هرچند اصل سخن فوق درست است ولی طبیعتا کارایی این استدلال تا جایی است که دلیلی وجود نداشته باشد. در نتیجه اگر طرف مقابل دلیلی بر وجوب ارشاد جاهل در موضوعات اقامه کند، این کارساز نخواهد بود. در ادامه ضمن بحث از تنافی این قاعده با قاعده «وجوب اعلام الجاهل فیما یعطی» به دلایلی بر خلاف این اصل اشاره خواهد شد.

۴. بررسی دیدگاه وجوب ارشاد جاهل در موضوعات

برخی از فقها بر خلاف مشهور قائل به وجوب ارشاد جاهل در موضوعات شده‌اند که در این قسمت به بررسی این قول و دلایل آن پرداخته خواهد شد.

علامه حلی در پاسخ به سؤالی پیرامون اینکه اگر شخصی را ببینیم که در وضو یا غسلش خللی وارد شده، آیا باید به او بگوییم یا خیر؟ می‌فرماید: «بله، اعلام واجب است؛ چون از مصادیق امر به معروف می‌باشد» (علامه حلی، ۱۴۰۱، ص ۴۸)

نقد و بررسی

این دلیل به هیچ وجه قابل قبول نیست؛ زیرا امر به معروف و نهی از منکر در فرض جایی است که شخص عالمانه معصیت می‌کند، ولی در بحث ما شخص جاهل است و قطعاً ربطی به امر به معروف نخواهد داشت؛ زیرا وقتی شخصی از حرام بودن کاری اطلاع نداشته باشد، منکر صدق نخواهد کرد. (خویی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۱۹) همچنین وقتی در نگاه او معروف همین کاری است که انجام می‌دهد، دیگر امر به معروف بی‌معناست. به نظر می‌رسد تفکیک بین دو مسأله «امر به معروف و نهی از منکر» با مسأله «ارشاد جاهل» در نگاه علامه حلی به درستی صورت نگرفته است.

البته ارشاد جاهل می‌تواند مقدمه‌ای برای امر به معروف و نهی از منکر باشد؛ یعنی ابتدا شخص را آگاه کنیم و جاهل او به موضوع یا حکم را برطرف کنیم و سپس در صورت عدم امتثال تکلیف الهی، امر به معروف و نهی از منکر کنیم.

علامه حلی که قائل به وجوب ارشاد جاهل شده است وقتی با شبهه تنافی این نظر با روایت مربوط به غسل امام باقر علیه السلام مواجه می‌شود، در پاسخ می‌نویسد: «روایت مورد قبول نیست؛ زیرا منصب امامت بالاتر از آن است که بخواهد به چیزی از واجبات اخلاص بورزد چه از روی جاهل چه از روی سهو» (علامه حلی، ۱۴۰۱، ص ۴۸)

نقد

علامه حلی به دلیل مشکل محتوایی روایت، در صدور آن از معصوم تردید کرده و در نتیجه آن را از درجه اعتبار ساقط کرده است. گرچه اصل کار ایشان که ارزیابی روایت را منحصر در ارزیابی سند ندیده و بررسی محتوای روایت را در پذیرش یا عدم پذیرش آن تأثیر داده، کار درستی است ولی به نظر می‌رسد در محتوای روایت، مشکلی وجود ندارد؛ زیرا خشک ماندن قسمتی از بدن هنگام غسل به صورت سهوی، هیچ منافاتی با عصمت امام ندارد. به هر حال ائمه (علیهم السلام) نیز مانند ما انسان بوده‌اند و طبیعی است که وقتی شخص پشت خود را نمی‌بیند امکان دارد با وجود چند بار آب ریختن، باز هم قسمتی از آن خشک بماند و تکلیفی هم در این زمینه ندارد. توجه به شأن الگو بودن معصومین (علیهم السلام) برای انسان‌ها، می‌تواند در این زمینه بسیار راه‌گشا باشد؛ زیرا اگر عصمت معصومین (علیهم السلام) را در درجه‌ای بدانیم که حتی سهو عادی که انسان‌ها در زندگی دارند نیز از آنان رخ ندهد، باعث می‌شود نگاه مردم به آن‌ها نگاه یک موجود ماورائی باشد و در نتیجه الگو گرفتن از آن‌ها با مشکل مواجه شود.

البته در اینجا ممکن است سؤالی پیش بیاید که چرا علامه حلی فقط به صحیح‌ه عبدالله بن سنان جواب داده و درباره صحیح‌ه محمد بن مسلم پاسخی نداده است؟ در پاسخ باید گفت از نظر علامه حلی مسأله اعلام نجاست به نماز گزار استثنا است و در واقع ایشان روایت محمد بن مسلم را پذیرفته است. (علامه حلی، ج ۱، ص ۳۸۹) پس می‌توان گفت از نظر علامه حلی ارشاد جاهل در موضوعات واجب است به جز مسأله اعلام نجاست لباس به مصلی که به خاطر روایت خاص استثنا شده است.

به نظر می‌رسد این نظر علامه حلی نیز قابل پذیرش نیست زیرا بسیار بعید است که فقط مسأله اعلام نجاست لباس دارای خصوصیتی باشد که در سایر مسائل نیست. در نتیجه باید گفت همان طور که قبلاً بیان شد مسأله طهارت و نجاست نزد شارع از اهمیت زیادی برخوردار نبوده است و به همین خاطر ارشاد جاهل را درباره این موضوع واجب ندانسته است.

۵. تنافی با قاعده «وجوب إعلام الجاهل فیما یعطی» چالشی بزرگ پیش روی قول مشهور

از آنچه تا کنون بیان شد معلوم شد که نظر علامه حلی مبنی بر وجوب ارشاد جاهل به جز مسأله اعلام نجاست لباس، به هیچ وجه درست نیست. از طرفی دلایل مشهور نیز از اتقان کافی برخوردار نبودند. ولی علی رغم مردود بودن دو دلیل اول قول مشهور که صحیح محمد بن مسلم و صحیح عبدالله بن سنان بود، دلیل سوم آنها فعلاً مورد اشکال واقع نشده است؛ زیرا دلیل سوم اقتضای اصل برائت بود که طبیعتاً مادامی که دلیلی بر وجوب نیاید، این اصل حاکم خواهد بود. دلایل علامه حلی بر وجوب نیز که مورد پذیرش واقع نشده پس تا اینجا اقتضای ادله این بود که ملتزم به همان قول مشهور شویم ولی وجود یک مشکل بزرگ مانع از فتوا دادن بر اساس نظر مشهور می‌شود و آن مشکل تنافی داشتن این نظر با یکی دیگر از قواعد فقهی است که با نام قاعده «وجوب اعلام الجاهل فیما یعطی» شناخته می‌شود. (مصطفوی، ۱۴۲۱، ص ۲۹۹)

برای مشخص شدن تنافی قول مشهور با قاعده وجوب اعلام الجاهل فیما یعطی ابتدا لازم است توضیح مختصری پیرامون قاعده داده شود.

این قاعده در مقام بیان این نکته است که هرگاه کسی چیزی را در اختیار فرد دیگری قرار دهد و آن چیز مشکلی داشته باشد، در این صورت شخصی که کالا را در اختیار دیگری قرار می‌دهد باید گیرنده را از وجود آن مشکل باخبر کند. مثلاً اگر فروشنده کالای نجس را به مشتری می‌دهد باید نجاست میع را اعلام کند و یا این که اگر میهمان غذایی را جلوی میزبان گذاشته که نجس است باید اعلام کند تا میهمان از خوردن آن غذا اجتناب کند. هرچند این مطلب کمتر به عنوان قاعده مطرح شده است ولی در کلام برخی فقیهان به قاعده بودن آن تصریح شده است (انصاری، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۹۲) و برخی از گرداورندگان قواعد فقهی نیز به صورت صریح این قاعده را در کنار دیگر قواعد فقهی ذکر کرده اند. (مصطفوی، ۱۴۲۱، ص ۲۹۹)

با توجه به آن چه در معنای قاعده ذکر شد، مشخص می‌شود که مجرای این قاعده جایی است که ما کالایی را در اختیار دیگری قرار می‌دهیم و در واقع ما سبب این می‌شویم که مخاطب در حرام واقعی بیفتد. پس اگر ما این کالا را در اختیار او قرار نمی‌دادیم، مرتکب این حرام واقعی نمی‌شد.

ضمن اینکه محل جریان این قاعده مربوط به مواردی است که عادتاً علم به وقوع شخص در حرام وجود دارد؛ مثلاً کالای خوراکی را وقتی در اختیار شخص دیگر قرار می‌دهیم به احتمال فراوان مورد استفاده خوراکی قرار خواهد گرفت و محل جریان این قاعده است. اما اگر چیزی باشد که معمولاً برای استفاده خوراکی به کار نمی‌رود و در مصارفی به کار گرفته می‌شود که مشروط به طهارت نیستند، در این صورت این فرض از مجرای قاعده بیرون است و اعلام کردن به چنین شخصی لازم نیست. (انصاری، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۹۱)

ادله قاعده «وجوب اعلام الجاهل فيما يعطى»

برای این قاعده دلایل زیادی ذکر شده که به جهت روشن شدن رابطه این قاعده با فتوای مشهور فقیهان در مورد ارشاد جاهل در موضوعات لازم است به برخی از آنها اشاره شود تا نسبت آنها با ادله ارشاد جاهل مشخص شود.

۱. در روایت ابوبصیر که سند موثق^۳ دارد آمده است:

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْفَارَةِ تَقَعُ فِي السَّنَنِ أَوْ فِي الزَّيْتِ فَتَمُوتُ فِيهِ قَالَ إِنْ كَانَ جَامِداً فَيَطْرَحُهَا وَ مَا حَوْلَهَا وَ يُؤْكَلُ مَا بَقِيَ وَ إِنْ كَانَ ذَائِباً فَأَسْرَجَ بِهِ وَ أَعْلَمَهُمْ إِذَا بَعْتَهُ» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۱۲۹) «ابوبصیر می‌گوید از امام صادق (ع) درباره موشی سؤال کردم که داخل روغن یا روغن زیتون افتاده و مرده است. امام فرمود: اگر روغن جامد است، موش و قسمتهایی از روغن که اطراف موش است را بردارند و دور بریزند و مابقی آن را مصرف کنند ولی اگر روغن مایع است، آن روغن را برای روشن کردن چراغ استفاده کنند و در هنگام فروش چنین روغنی به مشتری نجاست آن را اعلام کن»

شاهد در جمله آخر است که امام (علیه السلام) می‌فرماید: «اعلمهم اذا بعته» که نشان می‌دهد در هنگام اعطای کالای نجس، باید این مطلب به اطلاع مشتری برسد. (مصطفوی، ۱۴۲۱، ص ۳۰۰)

۲. همچنین در موثقه معاویه بن وهب آمده است:

«عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ وَ غَيْرِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي جُرْذٍ مَاتَ فِي زَيْتٍ مَا تَقُولُ فِي بَيْعِ ذَلِكَ قَالَ بَعْهُ وَ يَبْنُهُ لِمَنْ اشْتَرَاهُ لَيْسَتْ صَبِيحَ بِهِ» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۱۲۹) «از امام صادق (ع) درباره موش بزرگی که درون روغن زیتون

^۳ سند روایت به این صورت است: «عَنْ (الحسن بن محمد بن سماعه) عَنْ ابْنِ رِبَاطٍ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ» به جز نفر اول این سند بقیه راویان، امامی و ثقة هستند. فقط حسن بن محمد بن سماعه ثقة است ولی مذهب واقفی دارد و به همین خاطر روایت موثق است.

^۴ سند روایت به این صورت است: «عَنْ (الحسن بن محمد بن سماعه) عَنْ أَحْمَدَ الْمِثْمِيِّ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ وَ غَيْرِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع» معاویه بن وهب امامی و ثقة است ولی دو راوی اول سند یعنی حسن بن محمد بن سماعه و احمد الميثمي ثقة هستند ولی مذهب واقفی دارند و به همین خاطر روایت موثق است.

مرده است، از فروش چنین روغنی سؤال شد. حضرت فرمودند: فروش آن اشکالی ندارد ولی هنگام معامله به مشتری، نجاست روغن را اعلام کنید تا آن را برای روشن کردن چراغ استفاده کند»

تعبیر «بینه لمن اشتراه لیستصبح به» اشاره به این دارد که اعلام واجب است تا مشتری ناخواسته مرتکب حرام واقعی نشود. (انصاری، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۹۱-۱۹۰)

دلالت این دو روایت بر وجوب اعلام واضح است و نیازی به واکاوی بیشتر ندارد. علاوه بر این دو روایت، موارد دیگری نیز به عنوان دلیل یا مؤید برای این قاعده ذکر شده است مانند: اطلاعات ادله محرمات (خویی، ۱۴۱۸، ص ۳۳۳)، قبح عقلی (انصاری، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۹۴-۱۹۳)، ارتکاز متشرعه (مکارم، ۱۴۲۶، ص ۸۹) و مذاق شارع (خویی، بی تا، ج ۱، ص ۱۱۵) برای اثبات مذاق شارع نیز به روایاتی که در ابواب مختلف آمده استناد شده است. مانند عاقبت فتوا دادن بدون علم (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۴۲)، تقصیر عمدی امام جماعت (حرانی، ۱۴۰۴، ص ۱۷۹-۱۷۶)، کراهت خوردن آب یا غذای حرام به حیوانات (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۹، ص ۱۱۵-۱۱۴) حرمت شراب دادن به صبی یا کافر (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۶۳۵؛ همو، ۱۴۰۶، ص ۲۸۵)

۶. راه های برطرف کردن تنافی

با توجه به توضیحات پیشین مشخص شد که بین حکم مشهور به عدم وجوب ارشاد جاهل در موضوعات و قاعده «وجوب اعلام الجاهل فیما یعطی» ناسازگاری وجود دارد؛ زیرا قاعده دوم هم از مصادیق جهل به موضوع است و طبق قاعده باید حکم فقیهان مبنی بر عدم وجوب، شامل آن بشود. مثال‌هایی مانند فروش روغن متنجس هم مثال‌های مهمی نیستند که بگوییم داخل در استثنای حکم مشهور هستند. پس نوعی ناسازگاری بین این دو قاعده به چشم می آید که باید برطرف شود. در ادامه به راههای برطرف کردن تنافی خواهیم پرداخت تا از این رهگذر، درستی یا نادرستی حکم مشهور به عدم وجوب ارشاد جاهل در موضوعات مشخص شود.

۱، ۶. راه اول: اختصاص قاعده «وجوب اعلام الجاهل فیما یعطی» به موارد تسبیب

اولین و آسان ترین راه حلی که به نظر می‌رسد می‌توان برای برطرف کردن این تنافی مطرح کرد، اختصاص داشتن قاعده «اعلام الجاهل فیما یعطی» به موارد تسبیب است؛ یعنی بگوییم این قاعده مربوط به مواردی است که ما سبب این می‌شویم که شخصی مرتکب حرام واقعی شود. اما عدم وجوب ارشاد جاهل در موضوعات مربوط به مواردی است که شخصی خودش مشغول ارتکاب حرام است و ما نقشی در کار او نداشته‌ایم و صرفاً اگر اعلام کنیم مانع او شده‌ایم و اعلام نکردن از جانب ما

از قبیل عدم مانع برای کار او خواهد بود. ولی در هر صورت ما سبب وقوع حرام واقعی نشده‌ایم. این دقیقاً بر خلاف مفاد قاعده «اعلام الجاهل فیما یعطی» است که اصلاً فرض آن در جایی است که ما سبب صدور حرام واقعی شده‌ایم. با این توضیح این دو قاعده به هیچ وجه با یکدیگر تداخل ندارند و رابطه آنها با یکدیگر تباین خواهد بود.

با توجه به اینکه تنافی بین دو قاعده صریحاً در کلام فقها دیده نمی‌شود، نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم برطرف کردن تنافی به این شکل نیز در کلام فقها یافت شود، چرا که پرداختن به رفع تنافی فرع بر این است که به اصل تنافی اشاره شده باشد. ولی با این وجود، از کلمات برخی فقها در این بحث می‌توان استفاده کرد که در پس زمینه ذهن آنها همین تفکیک بین این دو قاعده مشاهده می‌شود و شاید به خاطر وضوح این مسأله در نزد ایشان به طرح شبهه و پاسخ به آن پرداخته‌اند. (انصاری، ۱۴۱۰، ج ۱، ۱۹۴ و ۱۹۵؛ خویی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۱۵؛ مکارم، ۱۴۲۶، ص ۸۸) تعبیر شیخ انصاری در این زمینه می‌تواند شاهد مناسبی برای این مدعا باشد. ایشان پس از بیان قاعده وجوب اعلام، می‌گوید: «بل قد یقال بوجوب الإعلام وإن لم یکن منه تسبیب» (انصاری، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۹۴) ایشان با استفاده از حرف «بل» که برای ترقی استفاده می‌شود به نظر علامه حلی اشاره دارد. شیخ انصاری قول به وجوب اعلام در غیر موارد تسبیب را ترقی از قاعده وجوب اعلام می‌داند که همین بیانگر این است که پیش فرض قاعده وجوب اعلام در موارد تسبیب بوده است. برخی دیگر نیز به صراحت تفاوت این دو قاعده را در اختصاص قاعده وجوب اعلام به موارد تسبیب دانسته‌اند. (امیدی فرد و پیله‌ور، ۱۳۹۶، ص ۵۲۱-۴۸۵)

همان طور که قبلاً نیز بیان شد، این راه اولین و آسان‌ترین راه حلی است که برای برطرف کردن این تنافی به ذهن می‌آید و دقت در مفاد و مجرای هر یک از این قواعد ما را به سوی این جمع رهنمون می‌کند. شاید به خاطر وضوح چنین جمعی باشد که بسیاری از فقها اصلاً متعرض وجود تنافی بین دو قاعده نشده‌اند که در مرحله بعد در مقام رفع آن باشند.

نقد و بررسی

ولی در بررسی این راه باید گفت هرچند این مطلب می‌تواند به عنوان جمعی بین دو قاعده و راهکاری برای برطرف کردن تنافی باشد، ولی التزام به چنین سخنی با برخی پیامدها مواجه است که پذیرش آن را دشوار می‌کند. در ادامه به چالش‌هایی که این جمع با آن مواجه است اشاره می‌کنیم.

مشکل اول این راهکار این است که نتیجه حاصل از آن با برخی مبانی دیگر سازگاری ندارد. توجه همزمان به دو مبنای «تبعیت احکام از مصالح و مفاسد» و «وجوب خیرخواهی برای مؤمن» نشانگر نادرست بودن نتیجه‌ای است که راهکار اول به آن رسیده بود.

قبل از اینکه به بیان چگونگی ناسازگاری راهکار اول با این مبانی بپردازیم ابتدا لازم است به صورت مختصر اشاره‌ای به دو مبنای «تبعیت احکام از مصالح و مفاسد» و «وجوب خیرخواهی برای مؤمن» داشته باشیم.

در مورد تبعیت احکام از مصالح و مفاسد باید گفت بر خلاف اشاعره که منکر تبعیت هستند، مشهور در بین فقیهان امامیه این است که احکام الهی تابع مصالح و مفاسد واقعی هستند. (اصفهانی، بی تا، ۲۱۱؛ سبحانی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۳۹۵) البته در مورد میزان این تبعیت و حدود آن اختلافاتی وجود دارد، ولی اصل تبعیت احکام از مصالح و مفاسد، مورد قبول مشهور فقیهان و اندیشمندان امامیه قرار گرفته است. بر اساس این مبنا، هر حکمی که از سوی خداوند جعل شده است، به خاطر وجود مصلحت یا مفسده‌ای بوده است؛ یعنی اگر حکم وجوب جعل شده، نشانگر مصلحت الزامی است و اگر حکم استحباب جعل شده نشانگر مصلحت غیر الزامی است. در محرمات و مکروهات نیز به همین شکل است و هرگاه خداوند کاری را حرام کرده باشد نشانگر وجود مفسده‌ای است که ترک آن لازم بوده و اگر حکم به کراهت داده باشد حاکی از وجود مفسده‌ای است که ترک آن الزامی نیست.

برای قاعده تبعیت به برخی ادله عقلی استناد شده است. مثل اینکه تبعیت احکام از مصالح و مفاسد، مقتضای حکمت است و شخص حکیم کاری را بدون غرض انجام نمی‌دهد و در نتیجه جعل احکام الهی بدون غرض با حکمت خداوند ناسازگار است. (خمینی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۳۰۰)

افزون بر ادله عقلی که برای اثبات قاعده تبعیت مورد استناد قرار گرفته، به برخی ادله نقلی نیز می‌توان در این زمینه اشاره کرد. مثلاً در روایتی امام رضا (علیه السلام) صریحاً وجود مصلحت و مفسده را علت جعل احکام معرفی کرده و این اندیشه که چیزی از روی تعبّد واجب یا حرام شده باشد را باطل دانسته‌اند. (صدوق، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۵۹۲)

در مورد خیر خواهی نسبت به مؤمن نیز باید گفت در روایات بر رعایت حقوق مؤمنین تأکید زیادی شده است. تا جایی که حتی برخی مسائلی که در ذهن ما شاید اهمیت زیادی نداشته باشند ولی در روایات به عنوان حق مؤمن از آن یاد شده و بر ادای آن تأکید شده است مثل گفتن «یرحمکم الله» نسبت به شخصی که عطسه می‌کند. (کراجکی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۳۰۷-۳۰۶)

در این گونه روایات روی این نکته تأکید شده است که مؤمن باید نسبت به برادر دینی خود خیر خواه باشد و دائماً به دنبال خیر و صلاح او باشد. مثلاً در همان روایتی که به آن اشاره شد، سی حق برای مؤمن ذکر شده و یکی از آنها خیر خواهی دائمی نسبت به اوست. (همان)

همچنین در کتاب «کافی» بابی با عنوان «باب نصیحه المؤمن» وجود دارد که در آن جا روایات متعددی پیرامون خیر خواهی نسبت به مؤمن آورده شده است که در اینجا به دو نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَنْ يُنَاصِحَهُ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۰۸) «برای مؤمن واجب است که نسبت به مؤمنین دیگر خیر خواه باشد»

« عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِيَنْصَحَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ أَخَاهُ كَنَصِيحَتِهِ لِنَفْسِهِ » (کلینی، ۱۴۰۲، ج ۲، ص ۲۰۸) «باید هر یک از شماها برای برادر دینی خود، چنان خیرخواهی کند که برای خود می‌کند»

مستفاد از این گونه روایات این است که مؤمنین باید نسبت به یکدیگر خیرخواه باشند. خیرخواهی هم نسبت به امور اخروی است و هم امور دنیوی. این خیرخواهی می‌تواند مصادیق مختلفی داشته باشد. مثلاً تعلیم دادن مسائلی که نمی‌داند از مصادیق خیرخواهی است. اعلام و هشدار نسبت به خطرهای دنیوی نیز مصادیق خیرخواهی است. مثلاً اگر مؤمنی مشغول خوردن غذایی است که مایه دانیم آن غذا فاسد است، باید او را نسبت به این مسأله آگاه کنیم تا دچار مشکلات و ضررهای دنیوی نشود. تعبیر روایات به گونه ای است که از آن استفاده می‌شود این خیرخواهی حداقل در بعضی از مراتب آن واجب است. استفاده از صیغه امر در «لینصح» و استفاده از ماده وجوب در کلمه «يجب» گویای همین نکته است. برخی از فقیهان از همین عبارات استفاده وجوب کرده و حمل وجوب بر معنای ثبوت را خلاف ظاهر دانسته اند. (مصطفوی، ۱۴۲۱، ص ۳۵)

حال پس از بیان مختصری پیرامون دو مبنای «تبعیت احکام از مصالح و مفاسد» و «وجوب خیرخواهی نسبت به مؤمن» که به منظور مقدمه چینی برای بیان تنافی به آن‌ها اشاره شد، به مطلب اصلی باز می‌گردیم و می‌گوییم:

وقتی شخصی به خاطر جهل به خمر بودن یک مایع، مشغول نوشیدن آن باشد، درست است که به خاطر جهل، کار حرامی مرتکب نشده است و زمینه برای نهی از منکر نیست ولی این نمی‌تواند به معنای بی مسئولیتی ما نسبت به او باشد؛ زیرا بر اساس قاعده تبعیت احکام از مصالح و مفاسد، حرمت خمر به خاطر مفاسد آن است و مشخص است که جهل به خمر بودن، هرچند رافع حکم حرمت است و عقابی متوجه شخص نخواهد بود ولی نسبت به برداشته شدن اثرات دیگر مثل مضرات دنیوی شراب، هیچ تأثیری ندارد. یعنی ضرری که شراب به بدن می‌زند، منوط به علم نیست و در صورت ارتکاب جاهلانه نیز، مضرات آن مترتب خواهد شد.

حال می‌گوییم وقتی مؤمنی به خاطر جهل به شراب بودن مایع، مشغول خوردن شراب باشد، در واقع مشغول ضرر زدن به خودش است. بر اساس روایاتی که پیش‌تر به آن اشاره شد، وظیفه مؤمن این است که خیرخواه برادر دینی خود باشد و هم در امور دنیوی و هم در امور اخروی اجازه وارد شدن ضرر به دیگری را ندهد. طبق همین مبنا در این جا نیز باید گفت جلوگیری از خوردن شراب وظیفه ماست و باید جلوی ضرر مؤمن را بگیریم. پس مقتضای توجه به دو مبنای «تبعیت احکام از مصالح و مفاسد» و «وجوب خیرخواهی نسبت به مؤمن» این شد که حتی در فرض جهل به موضوع نیز ما باید، مکلف را نسبت به مسأله آگاه کنیم.

این مطلب دقیقاً در مقابل نتیجه راهکار اول است؛ چرا که نتیجه راهکار اول این بود که ارشاد جاهل در موضوعات لازم نیست ولی اگر ما باعث این شدیم که شخصی مرتکب حرام واقعی شود، باید اعلام کنیم. در حالی که نتیجه بررسی انجام شده بر اساس دو مبنای یاد شده (تبعیت احکام از مصالح و مفاسد و وجوب خیرخواهی برای مؤمن)، گویای این است که ارشاد جاهل

لازم است و این از مصادیق خیرخواهی نسبت به مؤمن است. از این نظر تفاوتی بین اینکه ما سبب افتادن او در حرام واقعی شده باشیم یا اینکه خودش مشغول انجام آن باشد، وجود ندارد؛ زیرا در هر دو صورت اگر ما اقدامی نکنیم بر خلاف خیرخواهی عمل کرده ایم و از این نظر گناهکار خواهیم بود. عقلا نیز بین این دو فرقی نمی گذارند و در صورتی که شخصی ببیند که ضرری متوجه شخص دیگر است و اقدامی انجام ندهد، عقلا شخص بی تفاوت را مذمت می کنند چنین توجیهی که او سبب القای در ضرر نشده بود به هیچ وجه مورد قبول عقلا قرار نمی گیرد. البته در صورت تسبیب قطعاً مذمت بیشتری دارد ولی در اصل مذمت، تفاوتی بین صورت تسبیب و غیر آن نیست.

نتیجه این که التزام به راهکار اول (که در صورت تسبیب اعلام لازم باشد و در غیر آن لازم نباشد)، با مبانی «تبعیت احکام از مصالح و مفاسد» و «وجوب خیرخواهی نسبت به مؤمن» ناسازگار است.

اشکال دیگری که متوجه جمع اول است، ناسازگاری نتیجه این جمع با برخی از روایات است. بر اساس نتیجه ای که از جمع اول حاصل شد، در موارد عدم تسبیب، لازم نیست جاهل را متوجه اشتباهش کنیم ولی در مواردی که تسبیب وجود دارد باید مطلب را به او اعلام کرد. این در حالی است که روایت زیر خلاف این مطلب را بیان می کند.

«مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِيدِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَكْرِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ أَغَارَ رَجُلًا ثَوْبًا فَصَلَّى فِيهِ وَهُوَ لَا يُصَلِّي فِيهِ، قَالَ: «فَلَا يُعْلِمُهُ»؟ قَالَ: قُلْتُ: فَإِنْ أَعْلَمَهُ؟ قَالَ: «يُعِيدُ» (حمیری، ۱۴۱۳، ص ۱۶۹) «عبد الله بن بکر می گوید از امام صادق (ع) درباره مردی سؤال کردم که لباس نجسی را به شخصی عاریه داده و او در آن نماز خوانده است. امام فرمود: به او اعلام نکنند. گفتیم: اگر اعلام کند چه طور؟ فرمود: باید نماز را اعاده کند»

این روایت بر خلاف مطلبی است که قاعده «اعلام الجاهل فیما یعطى» بیان می کرد. بر اساس این قاعده در موارد تسبیب، اعلام واجب بود ولی در این روایت با وجود اینکه از مصادیق تسبیب است، ولی می بینیم امام اعلام را واجب نکرده اند. پس معلوم می شود تسبیب و عدم تسبیب نمی تواند ملاک درستی برای تمیز موارد وجوب اعلام از موارد عدم وجوب باشد.

۲.۶. راه دوم: تعمیم دادن موارد مهم و تعیین ملاک اهمیت به جای تسبیب

با توجه به اشکالاتی که متوجه راهکار اول بود، باید به سراغ راهکاری دیگر رفت. البته تأکید می کنیم که راهکار اول از نظر جمع کردن بین دو قاعده و رفع تنافی ظاهری آن، موفق بود ولی نتیجه این دو قاعده با برخی مبانی و روایات دیگر مشکل پیدا می کرد و در نتیجه ما را ملزم می کند به سراغ بیانی دیگر برویم که حتی شاید مفاد قاعده را تغییر دهد. در نتیجه از این راهکار نباید انتظار داشت که با تحفظ بر مفاد دو قاعده یاد شده، در مقام ایجاد سازش بین آنها باشد. اگر قرار بر تحفظ بر مفاد قواعد

باشد، راهکار همان راه اول است که بیان شد ولی در اینجا قصد داریم با ارائه بیانی جامع، این دو قاعده را به نوعی سازش دهیم که مفاد آنها نه تنها با خودشان معارض نباشند بلکه در صورت لزوم تغییراتی در این قواعد ایجاد شود که با دیگر مبانی دینی و روایات اسلامی نیز همسو باشند.

در توضیح راهکار دوم باید گفت: مشهور فقها که ارشاد جاهل در موضوعات را لازم نمی‌دانند، استثنایی برای آن در نظر می‌گیرند و موارد مهمی مثل حفظ جان را از این قاعده خارج می‌کنند؛ زیرا در مواردی که مثلاً جان مؤمنی در خطر است، می‌دانیم شارع راضی به این اتفاق نیست حتی اگر به صورت جاهلانه انجام شود. (طباطبایی قمی، ۱۴۲۴، ص ۱۳۱؛ آملی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۴۲؛ مصطفوی، ۱۴۲۱، ص ۳۶؛ تبریزی، ۱۴۲۶، ج ۴، ص ۴۵)

حال برای رهایی از اشکال اول راهکار اول می‌توان همین استثنا را تکمیل کرد و موارد اهمیت را تعمیم داد؛ یعنی بگوییم درست است که ارشاد جاهل در موضوعات لازم نیست به جز موارد مهم، ولی موارد مهم اختصاصی به حفظ جان و امثال آن ندارد، بلکه دایره آن شامل برخی امور مهم دیگر نیز می‌شود. مثلاً شخصی که مشغول خوردن شراب است و از شراب بودن آن آگاهی ندارد، اگر ما به او نگوییم هم مضرات شراب شامل حال او می‌شود و بر روی بدن شخص تأثیر می‌گذارد و عقلش را زائل می‌کند و هم اینکه امکان دارد با یک بار خوردن و چشیدن طعم آن، به شراب علاقمند شود و بخواد در دفعات بعد عالمانه اقدام به خوردن آن کند. توجه به این موارد و این که شارع مقدس نسبت به شراب حساس است و اجازه نزدیک شدن به آن را نمی‌دهد، ما را به این سمت سوق می‌دهد که شراب را از موارد با اهمیت به حساب بیاوریم و ارشاد جاهل در موضوعات را در مورد شراب لازم بدانیم. در این صورت، بین مبنایی که در ارشاد جاهل اختیار می‌شود و مبنایی که در تبعیت احکام از مصالح و مفاسد و وجوب خیرخواهی برای مؤمن وجود دارد، دیگر شاهد ناسازگاری نخواهیم بود.

از طرف دیگر برای پاسخ به اشکال دوم نیز می‌توان گفت: تفاوتی بین تسبیب و غیر آن وجود ندارد و تنها ملاک در تمیز موارد وجوب اعلام از موارد عدم وجوب آن، بحث مهم بودن مسأله است و از آنجایی که رویه شارع بر این است که در باب طهارت و نجاست سخت‌گیری نکند و احکام این باب، مبتنی بر تسهیل هستند، روایتی که به عنوان اشکال دوم بر راهکار اول مطرح شده بود، با همین بیان قابل توجیه است؛ یعنی از آنجا که مفاد روایت مربوط به طهارت و نجاست لباس نمازگزار است و شارع در این باب سخت‌گیری نمی‌کند، نیازی به اعلام نیست. حتی در فرضی که ما خودمان لباس نجس را در اختیار او گذاشته باشیم (موارد تسبیب) باز هم وضعیت تغییری نمی‌کند و حکمی که در روایت صادر شده بر همین اساس است.

با این بیان، این روایت نمی‌تواند نقضی بر قاعده «وجوب اعلام الجاهل فیما یعطی» باشد؛ چرا که اساساً قاعده مزبور کلیت نداشته و مفاد آن اختصاص به موارد مهم دارد و از آنجا که در بحث طهارت و نجاست، شارع سخت‌گیری زیادی نکرده است، در مواردی که جهل به طهارت و نجاست وجود دارد، اعلام واجب نیست.

البته این سخن به این معنا نیست که هر جا که سخن از طهارت و نجاست آمد، آن را بی اهمیت به حساب آوریم، بلکه آن چه مورد نظر است طهارت و نجاستی است که مربوط به وضو، غسل، تیمم و طهارت بدن و لباس در نماز باشد که همه از یک سنخ می باشند. اما اگر طهارت و نجاست مربوط به خوردن و آشامیدن باشد، جهت قضیه متفاوت خواهد بود و نمی توان این مسأله را کم اهمیت به شمار آورد؛ زیرا خوردن غذای نجس برای بدن ضرر دارد و حتی اگر شخصی جاهلانه اقدام به خوردن و نوشیدن نجاسات کند، از ضررهای دنیوی آن مصون نخواهد بود. بر همین اساس است که روایات در بحث فروش روغن نجس دستور به اعلام داده اند. (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۱۲۹)

بنابراین آن چه که ملاک در وجوب یا عدم وجوب اعلام است، اهمیت مسأله است. البته دایره موارد مهم محدود به اموری مثل حفظ جان نیست و شامل موارد دیگر نیز می شود. مواردی مثل مال قابل اعتنا، ضرر به سلامتی، دامنه دار بودن گناه و... می توانند به عنوان ملاکی برای اهمیت مطرح شوند.

آنچه بیان شد هر چند به این شکل شاید در کلام فقیهان یافت نشود ولی جستجو در آثار فقهی نشان می دهد ریشه هایی مرتبط با این تحلیل در کلام فقیهان نیز وجود داشته است. به عنوان نمونه میتوان به تصریح بر کلیت نداشتن قاعده «وجوب اعلام الجاهل فیما یعطی» (حکیم، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۵۲۳)، ذکر شرب خمر در کنار موارد مهم (آملی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۴۲؛ مکارم، ۱۴۲۶، ص ۸۹) و آوردن قید «ذا خطر» در تبیین معنای قاعده «وجوب اعلام الجاهل فیما یعطی» (مصطفوی، ۱۴۲۱، ص ۲۹۹) اشاره کرد.

نتیجه بیان فوق این میشود که فتوای مشهور مبنی بر عدم وجوب ارشاد جاهل در موضوعات نیاز به ترمیم دارد؛ یعنی باید دایره موارد مهم را گسترده تر از آنچه مشهور است، در نظر بگیریم تا این فتوا با مشکل مواجه نشود.

البته برای جلوگیری از تخصیص اکثر بهتر است بگوییم ارشاد جاهل در موضوعات واجب است مگر در موارد کم اهمیت مثل طهارت و نجاست. این بیان، عبارت دیگری از همان تحلیل پیشین است و سخن جدیدی نیست. اتفاقاً مبتلا به تخصیص اکثر هم نیست؛ زیرا در بیان اول لازم می آید اکثر موارد را به دلیل با اهمیت بودن از حکم عدم وجوب ارشاد خارج کنیم که این کار منطقی به نظر نمی آید. هر چند به خاطر شدت مخالفت این بیان با فتوای مشهور، شاید برای برخی قابل پذیرش نباشد ولی فرقی ندارد و مهم واقع مطلب است که مشخص شد.

نتیجه گیری:

از مجموع مطالب این نوشتار این نتیجه به دست می آید که:

۱. فتوای مشهور مبتنی بر عدم وجوب ارشاد جاهل در موضوعات مگر در موارد مهم، با اشکال بزرگی مواجه است و آن تنافی با قاعده «وجوب اعلام الجاهل فیما یعطى» است.

۲. اگرچه دیدگاه مشهور در رفع این تنافی، حمل قاعده وجوب اعلام بر موارد تسبیب است ولی این حمل با اشکالاتی مانند ناسازگاری با قاعده تبعیت احکام از مصالح و مفاسد و وجوب خیرخواهی برای مؤمن و همچنین ناسازگاری با برخی روایات مواجه است. در نتیجه قول مشهور که ارشاد جاهل در موضوعات را در غیر موارد مهم واجب می‌داند، قابل قبول نیست و نیاز به ترمیم دارد.

۳. برای ترمیم آن یا باید دایره موارد مهم را گسترش دهیم و بگوییم استثنایی که موارد مهم را از حکم عدم وجوب خارج کرده صرفاً شامل حفظ جان و مواردی نظیر آن نمی‌شود بلکه با تحلیل درست میتوان نمونه‌های زیادی را داخل در عناوین مهم به حساب آورد و در نتیجه ارشاد جاهل را در آنها واجب دانست. و یا اینکه از اساس بگوییم ارشاد جاهل در موضوعات واجب است مگر در موارد کم اهمیت؛ یعنی با توجه به گستردگی دایره استثناء، به منظور مبتلا نشدن به تخصیص اکثر، حکم را وارونه کرده و اصل را بر وجوب ارشاد جاهل در موضوعات بدانیم و موارد کم اهمیتی مثل طهارت و نجاست را از آن خارج کنیم.

منابع:

قرآن کریم

آمدی، عبدالواحد بن محمد (۱۳۶۶). تصنیف غرر الحکم و درر الکلم. قم، دفتر تبلیغات، چاپ اول.

آملی، میرزا محمد تقی (۱۳۸۰). مصباح الهمدی فی شرح العروة الوثقی. تهران، بی‌نا، چاپ اول.

ابراهیم مصطفی و همکاران (بی‌تا). المعجم الوسیط. قاهره، دار الدعوة.

ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (۱۴۰۴). تحف العقول. تحقیق علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، چاپ دوم.

ابن فارس، احمد (۱۴۰۴). معجم مقاییس اللغة. تحقیق عبد السلام محمد هارون، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول.

ابن منظور، محمد بن مكرم (۱۴۰۴). *لسان العرب*. تحقيق احمد فارس صاحب الجوائب، بيروت، دارالفكر، چاپ سوم.

اصفهانی، محمدحسین (۱۴۰۹). *صلاة الجماعة*. دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ دوم.

اصفهانی، محمدتقی (بی‌تا). *هدایة المسترشدين*. قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول.

امیدی فرد، عبدالله؛ پیله ور، مرضیه (۱۳۹۶). *بررسی فقهی قاعده ارشاد جاهل*. پژوهش های فقهی، دوره ۱۳، شماره ۳، صفحات ۴۸۵-۵۲۱.

انصاری، مرتضی (۱۴۱۰). *کتاب المکاسب*. شرح سید محمد کلانتر، قم مؤسسه مطبوعاتی دار الکتاب، چاپ سوم.

ایروانی، علی بن عبد الحسین (۱۴۰۶). *حاشیة المکاسب*. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، چاپ اول.

بجنوردی، حسن (۱۴۱۹). *القواعد الفقهیة*. تحقیق مهدی مهریزی و محمد حسن درایتی، قم، نشر الهادی، چاپ اول.

بحرانی، یوسف (۱۴۰۵). *الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة*. تحقیق محمدتقی ایروانی و سید عبد الرزاق مقرر، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول.

بیارجمندی خراسانی، یوسف آرام حائری (بی‌تا). *مدارک العروة*. نجف، مطبعة النعمان، چاپ اول.

تبریزی، جواد (۱۴۲۶). *تنقیح مبانی العروة* (کتاب الطهارة). قم، دار الصدیقة الشهيدة، چاپ اول.

حسینی، محمد (۱۴۱۵). *معجم المصطلحات الاصولیة*. بیروت، مؤسسه العارف للمطبوعات، چاپ اول.

حکیم، سید محسن (۱۴۱۶). *مستمسک العروة الوثقی*. قم، مؤسسه دار التفسیر، چاپ اول.

حلی، حسن بن یوسف (۱۴۰۱). *أجوبة المسائل المهنائیة*. قم، چاپ خانه خیام، چاپ اول.

حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۹). *نهاية الإحكام فی معرفة الأحكام*. قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول.

حمیری، عبدالله بن جعفر (۱۴۱۳). *قرب الإسناد*. قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول.

خمینی، روح الله (۱۴۱۵). *انوار الهدایة فی التعليقة على الكفاية*. تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوم.

خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۸). *التنقیح فی شرح العروة الوثقی* (الطهارة). تقریر میرزا علی غروی، قم، بی‌نا، چاپ اول.

خویی، سید ابوالقاسم (بی‌تا). *مصباح الفقاهة*. تقریر محمد علی توحیدی، بی‌جا، بی‌نا.

سبحانی، جعفر (۱۳۸۲). *تهذیب الاصول*. تقریرات درس روح الله خمینی، قم، دار الفكر، چاپ اول.

سلگی، محمدامین؛ گلی شیردار، محمدحسن (۱۴۰۰). بررسی فقهی قاعده ارشاد جاهل و نقشب آن در تربیت فرزند. فقه و حقوق نوین، سال دوم، شماره ۵.

صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۰۶). ثواب الأعمال و عقاب الأعمال. قم، دار الشریف الرضی للنشر.

صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۳۶۲). خصال. تحقیق علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، چاپ اول.

صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۳۸۵). علل الشرائع. قم، کتاب فروشی داوری، چاپ اول.

طباطبایی قمی، سید تقی (۱۴۲۴). الغایه القصوی فی التعلیق علی العروۃ الوثقی (الاجتهاد و التقليد). قم، انتشارات محلاتی، چاپ اول.

طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم (۱۴۱۹). العروۃ الوثقی. تحقیق احمد محسنی سبزواری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول.

طوسی، محمد بن الحسن (۱۴۰۷). تهذیب الأحکام. تحقیق حسن الموسوی خراسان، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ چهارم.

عاملی، جمال الدین (حسن بن زین الدین) (۱۴۱۸)، معالم الدین و ملاذ المجتهدین (قسم الفقه)، قم، مؤسسه الفقه للطباعه و النشر، چاپ اول.

عاملی، حسین بن عبد الصمد (بی تا)، العقد الحسینی - الرسالة الوسواسیه، یزد، چاپخانه گلبهار، چاپ اول.

عراقی، آقا ضیاء الدین (۱۴۲۱). کتاب القضاء. تقریر میرزا ابوالفضل نجم آبادی، قم، انتشارات مؤسسه معارف اسلامی امام رضا علیه السلام، چاپ اول.

فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰). کتاب العین. تحقیق مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، قم، نشر هجرت، چاپ دوم.

فیض کاشانی، محمد محسن (۱۴۰۶). الوافی. تحقیق ضیاء الدین حسینی اصفهانی، اصفهان، کتابخانه امام امیر المؤمنین علی علیه السلام، چاپ اول.

کاشانی، ملا حبیب الله شریف، (۱۴۰۴). تسهیل المسالک إلى المدارک فی رؤوس القواعد الفقهیه، قم، المطبعة العلمیه، چاپ اول.

کراجکی، محمد بن علی (۱۴۱۰). کنز الفوائد. تحقیق عبدالله نعمه، قم، دار الذخائر، چاپ اول.

کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷). الکافی. تحقیق علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ چهارم.

لاری، سید عبد الحسین، (۱۴۱۸). التعلیقہ علی المکاسب، مؤسسۃ المعارف الإسلامیۃ، قم، چاپ اول.

مصطفوی، سید محمد کاظم (۱۴۲۱). مائۃ قاعدة فقهیۃ. قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ چهارم.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۶). أنوار الفقاهۃ (کتاب التجارۃ)، قم، انتشارات مدرسه الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام، چاپ اول.

نائینی، محمدحسین (۱۳۷۶). فوائد الأصول. تقریرات محمد علی کاظمی خراسانی، قم، جامعه مدرسین، چاپ اول.

نوری، حسین (۱۴۰۸). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. قم، مؤسسه آل البيت، چاپ اول.

هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۲۳). موسوعۃ الفقه الإسلامی طبقاً لمذهب أهل البيت علیهم السلام. تحقیق جمعی از پژوهشگران مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی، قم، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، چاپ اول.

References:

Holy Quran

Amedi, Abdul Wahid bin Muhammad (1366). The collection of Gharr al-Hikam and Durr al-Kalam. Qom, Advertising Office, first edition. (in Arabic)

Amoli, Mirza Mohammad Taqi (2002). Misbah al-Huda in the commentary on the trustworthy al-Urwah. Tehran, Bina, first edition. (in Arabic)

Ibrahim Mustafa and colleagues (Beta). Al-Mu'jam Al-Wasit. Cairo, Dar Al-Dawa. (in Arabic)

Ibn Shu'bah Harrani, Hassan ibn Ali (1404). Tuhf al-'Uqol. Research by Ali Akbar Ghaffari, Qom, Jamia Madrasasin, second edition. (in Arabic)

Ibn Faris, Ahmad (1404). Dictionary of Language Standards. Researched by Abd al-Salam Muhammad Harun, Qom, Publications of the Islamic Propaganda Office of the Qom Seminary, first edition. (in Arabic)

Ibn Manzoor, Muhammad Ibn Makram (1404). Arabic language Research by Ahmad Faris Sahib al-Jawaib, Beirut, Dar al-Fakr, third edition. (in Arabic)

Isfahani, Muhammad Hussein (1409). Congregational Prayer. Islamic Publications Office, Qom, second edition. (in Arabic)

Esfahani, Mohammad Taghi (Bita). The gift of al-Mustarashdin. Qom, Al-Al-Bayt Institute, peace be upon him, first edition. (in Arabic)

Omidifard, Abdullah; Pilehvar, Marzieh (2017). A jurisprudential study of the rule of guidance of the ignorant. Jurisprudential Research, Volume 13, Issue 3, Pages 485-521. (in Persian)

Ansari, Morteza (1410). Kitab al-Makasib. Commentary by Sayyid Muhammad Kalantar, Qom, Dar al-Kitab Press, third edition. (in Arabic)

Irvani, Ali ibn Abd al-Hussein (1406). Hashiya al-Makasib. Ministry of Culture and Islamic Guidance, Tehran, first edition. (in Arabic)

Bojnourdi, Hassan (1419). Al-Qawwa'id al-Fiqhiyyah. Researched by Mehdi Mehrizi and Mohammad Hassan Daraiti, Qom, Al-Hadi Publishing House, first edition. (in Arabic)

Bahrani, Yusuf (1405). The Gardens of the Pure Family. Researched by Muhammad Taqi Irawani and Sayyid Abdul Razzaq Muqrim, Islamic Publications Office, Qom, first edition. (in Arabic)

Bayarjumandi Khorasani, Yusuf Aram Haeri (Bita). Documents of the Urwah. Najaf, Al-Numan Press, first edition. (in Arabic)

Tabrizi, Javad (1426). Revision of the Basics of Al-Arwa (Book of Purification). Qom, Dar al-Sadiqa al-Shahida, first edition. (in Arabic)

Hosseini, Muhammad (1415). Encyclopaedia of fundamentalist terms. Beirut, Al-Arif Publishing House, first edition. (in Arabic)

Hakim, Seyed Mohsen (1416). Mustamsk al-Arwa al-Waghhi. Qom, Dar al-Tafseer Institute, first edition. (in Arabic)

Heli, Hassan bin Yusuf (1401). Answers to the problems of the profession. Qom, Khayyam publishing house, first edition. (in Arabic)

Heli, Hassan bin Yusuf (1419). The end of rulings in the knowledge of rulings. Qom, Al-Al-Bayt Institute, peace be upon him, first edition. (in Arabic)

Hamiri, Abdullah bin Jafar (1413). close to the chain Qom, Al-Al-Bayt Institute, peace be upon him, first edition. (in Arabic)

Khomeini, Ruhollah (1415). Anwar Al-Hidaya fi Ta'aliqah Ali al-Kafaya. Tehran, Imam Khomeini Editing and Publishing Institute, second edition. (in Arabic)

Khoei, Seyyed Abulqasem (1418). Al-Tanqih in Sharh al-Arwa al-Waghti (Al-Taharah). Translated by Mirza Ali Gharavi, Qom, Bina, first edition. (in Arabic)

Khoei, Seyyed Abul-Qasim (Bita). Misbah al-Fiqah. Edited by Muhammad Ali Tawhidi, Bija, Bina. (in Arabic)

Sobhani, Jafar (1382). Tahdhib al-Usul. Edited by the Ruhollah Khomeini Course, Qom, Dar al-Fikr, first edition. (in Arabic)

Solgi, Mohammad Amin; Goli Shirdar, Mohammad Hassan (1400). A jurisprudential study of the rule of guidance for the ignorant and its role in raising children. Jurisprudence and Modern Law, Second Year, No. 5. (in Persian)

Saduq, Muhammad ibn Ali ibn Babuyyah (1406). The Reward of Actions and the Punishment of Actions. Qom, Dar al-Sharif al-Radi Publishing House. (in Arabic)

Saduq, Muhammad ibn Ali ibn Babuyyah (1362). Khesal. Researched by Ali Akbar Ghaffari, Qom, Jamia al-Modaresin, first edition. (in Arabic)

Saduq, Muhammad ibn Ali ibn Babuyyah (1385). The Laws of the Laws. Qom, Davari Bookstore, first edition. (in Arabic)

Tabataba'i Qomi, Seyyed Taqi (1424). Al-Ghayyat al-Qasawi fi al-Ta'leeq 'Al-Urwa al-Wathqi (Ijtihad and Taqlid). Qom, Mahallati Publications, first edition. (in Arabic)

Tabataba'i Yazdi, Seyyed Muhammad Kazem (1419). Al-Urwa al-Wathqi. Researched by Ahmad Mohseni Sabzevari, Qom, Islamic Publications Office, first edition. (in Arabic)

Tusi, Muhammad ibn al-Hasan (1407). Tahdhib al-Ahkam. Researched by Hassan al-Musavi, Khersan, Tehran, Dar al-Kutb al-Islamiyyah, fourth edition. (in Arabic)

Ameli, Jamal al-Din (Hasan bin Zain al-Din) (1418). Ma'alim al-Din and Muladh al-Mujtahidin (Qusem al-Fiqh), Qom, Est. Al-Fiqh for Printing and Publishing, first edition. (in Arabic)

Ameli, Hossein bin Abd al-Samad (Beta), Al-Aqd al-Husaini - Al-Risalah al-Sawasiya, Yazd, Golbahar Printing House, first edition. (in Arabic)

Iraqi, Agha Ziauddin (1421). The Book of Judiciary Written by Mirza Abulfazl Najmabadi, Qom, Publications of Imam Reza Institute of Islamic Education, first edition. (in Arabic)

Farahidi, Khalil bin Ahmad (1410). Kitab al-Ayn. Researched by Mahdi Makhzoumi and Ibrahim Samrai, Qom, Hijrat Publishing House, second edition. (in Arabic)

Fayz Kashani, Muhammad Mohsen (1406). Al-Wafi. Researched by Zia al-Din Hussaini Isfahani, Isfahan, Imam Ali (a.s.) Library, first edition. (in Arabic)

Kashani, Mulla Habibullah Sharif, (1404). Facilitating the Paths to Darkness at the Heads of the Jurisprudential Principles, Qom, Al-Mutabaa' al-Ilmiyah, first edition. (in Arabic)

Karajki, Muhammad ibn Ali (1410). Kanz al-Fawaed. Researched by Abdullah Na'ma, Qom, Dar al-Rahmin, first edition. (in Arabic)

Kulani, Muhammad ibn Ya'qub (1407). Al-Kafi. Researched by Ali Akbar Ghaffari and Muhammad Akhundi, Tehran, Dar al-Kutb al-Islamiyya, fourth edition. (in Arabic)

Lari, Sayyid Abdul al-Hussein, (1418). Al-Ta'liqa 'ala al-Makasib, Mas'at al-Ma'arif al-Islamiyya, Qom, first edition. (in Arabic)

Mustafavi, Sayyid Muhammad Kazim (1421). Ma'at al-Qa'idah fiqhiyah. Qom, Daftar al-Islamiyya Publications, fourth edition. (in Arabic)

Makarem Shirazi, Nasser (1426). Anwar Al-Fiqahah (Book of Commerce), Qom, Imam Ali Ibn Abi Talib (peace be upon him) Madrasah Publications, first edition. (in Arabic)

Naini, Mohammad Hossein (1376). The benefits of Usul. The lectures of Mohammad Ali Kazemi Khorasani, Qom, Jamia Modaresin, first edition. (in Arabic)

Nouri, Hossein (1408). Mustadrak al-Wasail and Mustabt al-Masal. Qom, Al El Bayt Institute, first edition. (in Arabic)

Hashemi Shahroudi, Seyyed Mahmoud (1423). Encyclopedia of Islamic Jurisprudence according to the doctrine of the Ahl al-Bayt (peace be upon them). A collective study by researchers of the Islamic Jurisprudence Encyclopedia Institute, Qom, Islamic Jurisprudence Encyclopedia Institute on the doctrine of the Ahl al-Bayt (peace be upon them), first edition. (in Arabic)